



University of Tehran Press

A New Attitude Towards the Ruling of the Ignorant in Matters and its Conflict with the Rule of Obligation to Declare

Mohmad Ali Raghebi¹ | Mohamad Hosein Noori^{2*}

1. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Faculty of Theology, University of Qom, Iran. Maraghebi@qom.ac.ir

2. Corresponding Author, Doctoral student of jurisprudence and fundamentals of law, Faculty of Theology, University of Qom, Iran. Mhnoori2005@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:

Received: 18 March 2024

Revised: 11 March 2025

Accepted: 6 April 2025

Published online 28 June 2025

Keywords:

benevolence

guidance for the ignorant

Jurisprudential rule

obligation to declare

topics

ABSTRACT

One of the significant issues in Islamic jurisprudence (fiqh) is the discussion of Irshād al-Jāhil (guiding the ignorant). While the obligation to guide the ignorant in matters of religious rulings (aḥkām) is well established through widely recognized fatwas (legal opinions), only a limited number of jurists (fuqahā') have extended this obligation to matters of fact or subject-matter (mawḍū'āt). The majority, based on specific narrations (riwāyāt), maintain that guiding the ignorant is not obligatory—except in critical cases, such as those involving the preservation of life. This study employs a descriptive-analytical method to assess the validity of the arguments from both perspectives. It ultimately challenges the prevailing fatwa by arguing that it conflicts with another established principle: the rule of the obligation to inform the ignorant regarding what is given (qā'idat wujūb i'lām al-jāhil fīmā yu'tā). Although a preliminary solution to resolve this contradiction involves restricting the latter rule to cases of causation (tasbīb), this interpretation faces significant issues. These include its inconsistency with the principle that rulings depend on underlying interests and harms (qā'idat taba'iyyat al-aḥkām lil-maṣāliḥ wa al-mafāsīd), the obligation of goodwill toward believers (wujūb khayrkhwāhī li-l-mu'min), and certain opposing narrations. By proposing an alternative resolution, this paper concludes that either the scope of what constitutes “critical cases” under the prevailing view should be broadened, or, more fundamentally, that the duty to guide the ignorant should be considered obligatory in all but trivial matters.

Cite this article: Raghebi, M. A. & Noori, M. H. (2025). A New Attitude Towards the Ruling of the Ignorant in Matters and its Conflict with the Rule of Obligation to Declare. *Islamic Jurisprudential Researches*, 21, (2), 177-193. <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.374053.1009441>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.374053.1009441>



دانشگاه تهران

نشریه پژوهش‌های فقهی

سایت نشریه: <https://jorr.ut.ac.ir/>

شاپا الکترونیکی: ۶۱۹۵-۲۴۲۳

نگرشی نو به حکم ارشاد جاهل در موضوعات و تنافی آن با قاعده وجوب اعلام

محمدعلی راغبی^۱ | محمدحسین نوری^{۲*}

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، ایران، رایانامه: Ma.raghebi@qom.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، ایران، رایانامه: Mhnori2005@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۰/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۳/۷

یکی از مسائل مهم در دانش فقه بحث ارشاد جاهل است که با وجود فتوای مشهور به وجوب ارشاد جاهل در احکام، در مورد موضوعات فقط تعداد اندکی از فقیهان فتوا به وجوب داده‌اند و بیشتر فقیهان مستند به برخی روایات جز در موارد بسیار مهمی مانند حفظ جان قائل به عدم وجوب ارشاد جاهل هستند. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی صحت و سقم ادله دو طرف پرداخته و در نهایت با طرح یک چالش پیش روی فتوای مشهور به این نتیجه رسیده است که این فتوا با قاعده دیگری به نام قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» سازگاری ندارد. هرچند راهکار بدوی برای رفع تنافی عبارت است از حمل قاعده یادشده بر موارد تسبیب، این حمل با اشکالاتی مانند تنافی با قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و همچنین وجوب خیرخواهی برای مؤمن و نیز مخالفت با برخی روایات مواجه است. نوشتار حاضر با ارائه راهکاری دیگر به این نتیجه رسیده است که باید دایره موارد مهم را در دیدگاه مشهور گسترش داد یا اینکه اساساً ارشاد جاهل در همه موضوعات مگر در موارد کم‌اهمیت واجب دانسته شود.

کلیدواژه:

ارشاد جاهل،

خیرخواهی،

قاعده فقهی،

موضوعات،

وجوب اعلام.

استناد: راغبی، محمدعلی و نوری، محمدحسین (۱۴۰۴). نگرشی نو به حکم ارشاد جاهل در موضوعات و تنافی آن با قاعده وجوب اعلام. پژوهش‌های فقهی ۲۱ (۲)،

ص ۱۷۷-۱۹۳. <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.374053.1009441>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.374053.1009441>

© نویسندگان



مقدمه

مسئله ارشاد جاهل از مسائل مهم فقهی است که در مورد لزوم یا عدم لزوم آگاه کردن شخص جاهل مطرح می‌شود. این مسئله خود به دو شاخه اصلی ارشاد در احکام و ارشاد در موضوعات تقسیم می‌شود. زیرا گاهی جاهل جاهل به حکم دارد، یعنی مثلاً نمی‌داند شراب حرام است، ولی گاهی جاهل به موضوع دارد، مثلاً با وجود علم به حرمت شراب از شراب بودن یک مایع خاص بی‌اطلاع است. این مسئله با هر دو قسمش از دیرباز بین فقیهان مطرح بوده و معمولاً با تقسیم مسئله به احکام و موضوعات حکم ارشاد جاهل در احکام را جدای از ارشاد جاهل در موضوعات مورد بحث قرار داده‌اند. در مورد ارشاد جاهل در احکام، مشهور فقیهان به طور مطلق حکم به وجوب داده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ۱: ۳۱۲؛ خویی، بی‌تا، ۱: ۱۲۱؛ مکارم، ۱۴۲۶: ۸۷). البته برخی نیز تفصیلاتی در مسئله داده‌اند؛ مثل تفصیل بین صورتی که جاهل سؤال بپرسد و صورتی که سؤالی پرسیده نشود که بر اساس برخی ادله، مثل آیه سؤال (نحل / ۱۶، ۴۳)، میان آن دو تفصیل داده شده است (عراقی، ۱۴۲۱: ۲۰۱) یا تفصیل بین صورت ایجاد داعی در شخص جاهل و عدم آن (حکیم، ۱۴۱۶، ۱: ۷۵). ولی در مورد ارشاد جاهل در موضوعات (که گاهی در کلام فقیهان از آن به مسئله اعلام جاهل تعبیر می‌شود) مشهور فقیهان بر این باورند که ارشاد جاهل واجب نیست مگر در موارد مهم مثل حفظ جان (طباطبایی قمی، ۱۴۲۴: ۱۳۱؛ آملی، ۱۳۸۰، ۲: ۴۲؛ مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶، ۴: ۴۵). در مقابل، برخی از فقها، برخلاف دیدگاه مشهور، قائل به وجوب ارشاد جاهل در موضوعات شده‌اند (حلی، ۱۴۰۱: ۴۸).

موضوع این نوشتار خصوص قسم دوم یعنی ارشاد جاهل در موضوعات است. جاهل به موضوع در زندگی روزمره مردم ممکن است بسیار زیاد اتفاق افتد. مثلاً شخصی به گمان اینکه مایع درون لیوان شربت است قصد نوشیدن آن مایع را دارد و در همین هنگام شخص دیگری که از شراب بودن آن مایع مطلع است شاهد ماجراست. آیا باید او را مطلع کند یا خیر؟ یا مثلاً شخصی می‌خواهد نماز بخواند و از خونی بودن لباس خود بی‌اطلاع است. اما شخص دیگری می‌بیند که لباس او خونی است. آیا لازم است اطلاع دهد یا خیر؟ طبق نظر مشهور فقیهان باید گفت اطلاع دادن در این موارد واجب نیست. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی ادله دو طرف خواهد پرداخت و این فتوا را با برخی دیگر از قواعد و اصول خواهد سنجید تا از این رهگذر درستی یا نادرستی این فتوا مشخص شود. با مشخص شدن صحت و سقم و حدود این فتوا، تنافی قاعده «ارشاد جاهل» با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» نیز برطرف خواهد شد. فرضیه پژوهش حاضر آن است که فتوای مشهور در مسئله ارشاد جاهل با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» تنافی دارد و برای رفع این مشکل باید در مسئله ارشاد جاهل بازنگری صورت گیرد.

پیشینه پژوهش

درباره دو قاعده «ارشاد جاهل» و «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» در کتب فقهی مطالب قابل توجهی وجود دارد که نشان‌دهنده توجه فقها به این دو قاعده است (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۴ - ۳۶ و ۲۹۹ - ۳۰۲؛ اصفهانی، ۱۴۰۹: ۲۰۳؛ کاشانی، ۱۴۰۴: ۲۴). مثلاً شیخ انصاری در کتاب مکاسب در بحث «بیع دهن متنجس» در بیان اقسام مختلف مسئله، هرچند به صورت اجمالی، به ارشاد جاهل و وجوب اعلام جاهل پرداخته است (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۰ - ۱۹۴). به تبع او حواشی و شروح کتاب مکاسب نیز تا حدودی پیرامون این موضوع سخن گفته‌اند (لاری، ۱۴۱۸، ۱: ۳۱ - ۳۴؛ ایروانی، ۱۴۰۶، ۱: ۸ - ۱۰).

البته از بین این دو قاعده ارشاد جاهل از پیشینه مناسب‌تری برخوردار است و بیشتر مورد توجه بوده و در مورد آن مقالاتی نیز به نگارش درآمده است (امیدی‌فرد و پیلهور، ۱۳۹۶: ۴۸۵ - ۵۲۱؛ سلگی و گلی‌شیردار، ۱۴۰۰: ۱۹ - ۳۹). ولی درباره قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» مطالب کمتری وجود دارد. سید محمد کاظم مصطفوی در کتاب *مائه قاعده فقهیه* به این قاعده اشاره کرده و توضیحاتی پیرامون آن آورده است (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۹۹ - ۳۰۲).

به‌رغم مطالبی که پیرامون این دو قاعده بیان شده است، تنافی بین آن دو کمتر به چشم آمده و در نتیجه پژوهشگران را به سمت پاسخ به آن نبرده است. امتیاز این پژوهش آن است که ضمن پرداختن به این دو قاعده به صورت تطبیقی و مقایسه‌ای به تنافی آن دو می‌پردازد و در مقام پاسخ به آن است.

البته مقاله «بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل» به تنافی این دو قاعده اشاره کرده و همانند نظر مشهور با اختصاص دادن

قاعده وجوب اعلام به موارد تسبیب بین این دو قاعده جدایی انداخته است (امیدی فرد و پیلهور، ۱۳۹۶: ۴۸۵ - ۵۲۱). امتیاز پژوهش حاضر آن است که راهکار مشهور در رفع تنافی از این دو قاعده را به چالش کشیده و با نگاهی نو به مسئله ارشاد جاهل مشکل را به شکل دیگری حل کرده است.

مفهوم شناسی

در آغاز شایسته است درباره برخی از واژگان کلیدی بحث توضیح مختصری داده شود.

ارشاد

واژه «ارشاد» از ماده «رشد» گرفته شده و مصدر باب افعال است. «رشد» در لغت به معنای نقیض ضلالت و گمراهی آمده است و ارشاد که مصدر باب افعال است در معنای تعدیه استعمال شده و به معنای «هدایت کردن و راهنمایی کردن» است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۶؛ ۲۴۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲؛ ۳۹۸). در اصطلاح فقها نیز این کلمه همان معنای لغوی را دارد و در موارد مختلف مثل اوامر ارشادی، ارشاد جاهل، و ارشاد شخص گمراه مثل مرتد کاربرد دارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳: ۱۰؛ ۹۹ - ۱۱۱). البته آنچه مورد نظر این تحقیق است همان مورد دوم است که ناظر به ارشاد جاهل است. بر این اساس، معنای این واژه آگاه کردن شخص جاهل است و اینکه اگر شخصی نسبت به چیزی آگاهی نداشت آیا وظیفه سائرین است که او را ارشاد کنند یا خیر.

جاهل

واژه «جاهل» اسم فاعل از ماده «جهل» است. جهل در لغت به معنای «خلاف و نقیض علم» آمده است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱؛ ۴۸۹) کسی که نسبت به مسئله ای علم نداشته و بی اطلاع باشد جاهل به آن محسوب می شود. جهل دو گونه است: گاهی جهل به حکم است و گاهی جهل به موضوع. جهل به حکم آن است که شخصی از حکم یک مسئله بی اطلاع باشد، مثل اینکه شخصی از حرام بودن شراب آگاهی نداشته باشد. جهل به موضوع آن است که شخص با وجود علم به حکم نسبت به موضوع آگاهی ندارد. در همان مثال قبل اگر شخص بداند که شراب حرام است ولی نسبت به شراب بودن مایع درون یک لیوان جهل داشته باشد جهل به موضوع است. مسئله ارشاد جاهل در هر دو قسم جهل به حکم و موضوع در فقه مطرح شده است. ولی آنچه مورد نظر این نوشتار است جهل به موضوع است.

اعلام

واژه «اعلام» از ماده «علم» گرفته شده و مصدر باب افعال است. ماده «علم» در لغت به معنای دانستن و آگاهی است و به خاطر وضوح معنایی آن را به نقیض جهل تفسیر کرده اند. این ماده وقتی به باب افعال می رود در معنای تعدیه استعمال می شود و به معنای آگاه کردن و فهماندن است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲؛ ۱۵۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴؛ ۱۱۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲؛ ۴۱۷). در اصطلاح فقها این واژه بیشتر در مورد آگاه کردن شخص جاهل به موضوع به کار می رود.

موضوعات

کلمه «موضوعات» جمع «موضوع» است و موضوع اسم مفعول است و در لغت از ریشه «وضع» گرفته شده است. ماده وضع در اصل به معنای پایین آوردن است و معانی دیگری که برای آن بیان شده همه به همان معنای اصلی برمی گردد. مثلاً وضع حمل در زنان به معنای فرود آوردن فرزند و قرار گرفتن او روی زمین است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶؛ ۱۱۷). برخی موضوع را به معنای «آنچه که گوینده یا نویسنده کلامش را بر آن مبتنی می کند» (ابراهیم مصطفی، بی تا، ۲: ۱۰۴۰) تفسیر کرده اند که این معنا چیزی غیر از همان معنای اصلی نیست و در واقع موضوع یعنی چیزی که فرود آمده و در پایین قرار گرفته تا چیزهای دیگری مبتنی بر آن بیان شود. اصطلاح موضوع در علوم مختلف معانی مختلفی دارد. ولی آنچه در فقه و اصول مورد توجه است «موضوعات» در مقابل «احکام» است و منظور از آن «مجموعه اشیایی است که فعلیت حکم مجعول متوقف بر آن است» (حسینی، ۱۴۱۵: ۱۶۲). مثلاً وقتی حکم «حرمت» روی متعلق خود یعنی «شرب» می رود متعلق این شرب که «خمر» باشد با نام

«متعلّق المتعلّق» یا «موضوع» شناخته می‌شود. وقتی در مقابل جاهل به حکم سخن از جاهل به موضوع به میان می‌آید، منظور این است که شخص در مثال فوق به‌رغم علم به حرمت شرب خمر، علم به خمر بودن مایع خارجی ندارد. عبارت‌هایی که در تعبیرات برخی فقیهان و اصولیان به کار رفته است مانند «امری که حکم شرعی بر آن مترتب شده است» (نائینی، ۱۳۷۶: ۴: ۳۸۹)، «شناخت حکم فرع بر شناخت موضوع با تمام قیود و شئونش است» (خویی، بی‌تا، ۱: ۱۵۶)، و «بدون شناخت موضوع ترتب حکم بی‌معناست» (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۲: ۲۳۱) همگی ناظر به همان معنایی است که در این نوشته مورد نظر قرار گرفته است.

دلایل اعتبار قاعده ارشاد جاهل (ارشاد جاهل در احکام)

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، ارشاد جاهل به دو قسم ارشاد در احکام و ارشاد در موضوعات تقسیم می‌شود که در قسمت نخست مشهور فقیهان قائل به وجوب ارشاد جاهل هستند (یزدی، ۱۴۱۹: ۱: ۳۱۲؛ خویی، بی‌تا، ۱: ۱۲۱؛ مکارم، ۱۴۲۶: ۸۷). اگرچه موضوع اصلی این نوشتار قسم دوم است، که همان ارشاد جاهل در موضوعات است، بهتر است قبل از ورود به بحث اصلی نگاهی به دلایل اصل این قاعده که در مورد ارشاد جاهل در احکام مطرح شده بیندازیم.

دلایل نقلی

برای اثبات وجوب ارشاد جاهل در احکام هم به آیات هم به روایات استناد شده است.

آیات

در مقام اثبات وجوب ارشاد جاهل در احکام به آیات متعددی استدلال شده است. از جمله آن‌ها آیه نفر است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه/ ۹، ۱۲۲)؛ شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن‌ها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند. در این آیه دستور به یادگیری احکام و یاد دادن آن به مردم داده شده که بیانگر این است که ارشاد جاهل واجب است (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۴). افزون بر آیه فوق، آیات دیگری مانند آیه سؤال (نحل/ ۱۶، ۴۳ و انبیاء/ ۲۱، ۷)، آیه کتمان (بقره/ ۲، ۱۵۹)، و آیات ناظر به انگیزه اتمام حجت در فرستادن پیامبران (مائده/ ۵، ۹؛ نساء/ ۴، ۱۶۵؛ انعام/ ۶، ۱۴۹) نیز در این مسئله مورد بررسی قرار گرفته‌اند. (حکیم، ۱۴۱۶: ۱: ۷۶؛ عراقی، ۱۴۲۱: ۲۰۱؛ بیارجمندی، بی‌تا، ۱: ۱۲۰).

روایات

افزون بر آیات قرآنی، روایات زیادی نیز برای اثبات قاعده ارشاد جاهل مورد استناد واقع شده‌اند؛ روایاتی مانند «فلیبلغ الشاهد الغائب» (کلینی، ۱۴۰۷: ۴: ۳۵ - ۳۶؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۴: ۱۴۳)؛ پس باید حاضرین مطلب را به غایبین برسانند. این روایات دلالت بر این دارند که ارشاد جاهل واجب است و در این مسئله مورد استناد واقع شده‌اند (آملی، ۱۳۸۰: ۳: ۲۳). افزون بر این روایات دیگری نیز در این مسئله قابلیت استدلال دارند؛ مانند روایات پیرامون تعلیم و تعلم (نوری، ۱۴۰۸: ۷: ۴۶؛ آمدی، ۱۳۶۶: ۴۴ - ۴۵) که مورد استدلال برخی فقیهان نیز واقع شده است (خویی، بی‌تا، ۱: ۱۲۲).

دلایل عقلی

علاوه بر ادله نقلی که گذشت، برخی این قاعده را عقلی می‌دانند و ارشاد جاهل را حکم عقل معرفی می‌کنند و حتی ادله نقلی واردشده در این زمینه را ارشاد به حکم عقل می‌دانند (بیارجمندی، بی‌تا، ۱: ۱۲۰). در تقریر دلیل عقلی نیز بیانات مختلفی، مثل قاعده لطف و دفع ضرر محتمل، بیان شده (امیدی‌فرد و پیله‌ور، ۱۳۹۶: ۴۸۵ - ۵۲۱) که توضیح آن و بیان اشکال و جواب‌های ذیل آن از رسالت این نوشتار خارج است.

دلایل قائلین به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات

پس از مشخص شدن دلایل اصل قاعده، اینک به بررسی دلایل عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات خواهیم پرداخت تا میزان کارایی آن‌ها برای اثبات مدعای مشهور مشخص شود. برای اثبات این مطلب هم به روایات استناد شده است هم به اصل عملی.

ادله روایی

برای اثبات عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات به دو روایت استناد شده است.

صحیح محمد بن مسلم

در روایتی با سند صحیح^۱ از محمد بن مسلم نقل شده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي ثَوْبِ أَخِيهِ دَمًا وَهُوَ يُصَلِّي قَالَ لَا يُؤْذِنُهُ حَتَّى يَنْصَرِفَ.» (طوسی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۶۱)؛ محمد بن مسلم از یکی از امام باقر^(ع) یا امام صادق^(ع) سؤال می‌کند درباره شخصی که در لباس برادر دینی خود خونی می‌بیند و او در حال نماز است. امام فرمود: به او اعلام نکنید تا اینکه نمازش را تمام کند. در این روایت راوی درباره شخصی سؤال می‌کند که شاهد نماز خواندن شخص دیگر با لباس خونی است. امام^(ع) می‌فرماید به او اعلام نکنید تا نمازش تمام شود. کاملاً مشخص است که فرض روایت در جایی است که شخص جهل به موضوع دارد؛ یعنی از خونی بودن لباس خود بی‌اطلاع بوده است. در چنین فرضی امام^(ع) نه تنها حکم به وجوب اعلام نمی‌دهند بلکه از اعلام نهی می‌کنند. پس حتی اگر به خاطر مشکلاتی مانند ورود نهی در مقام توهّم امر از این نهی حرمت برداشت نشود، دست کم می‌توان به عدم لزوم اعلام پی برد و مدعای مشهور که عدم وجوب است ثابت می‌شود (عاملی، بی‌تا: ۲۵؛ عاملی، ۱۴۱۸، ۲: ۵۷۹).

بررسی

این روایت هرچند از لحاظ سندی صحیح است، از جهت دلالتی با دو اشکال مواجه است.

اشکال اول: این روایت دلالتی بر عدم وجوب ارشاد به طور مطلق ندارد، بلکه غایت عدم وجوب ارشاد تا زمانی است که نماز شخص تمام شود. تعبیر «حتیٰ ینصرف» نشان‌دهنده این است که بعد از نماز باید او را متوجه نجاست لباسش کنیم. در نتیجه این روایت نمی‌تواند دلیلی بر عدم وجوب ارشاد جاهل به طور مطلق باشد، بلکه صرفاً دلیل بر عدم وجوب موقت است. در نتیجه روایت دلالتی بر عدم وجوب ارشاد بعد از نماز ندارد. البته اگر دلالت نهی در این روایت را بر حرمت بپذیریم می‌توان غایت را غایت حرمت دانست؛ به این معنا که تا زمانی که شخص مشغول نماز است اعلام حرام است. چون موجب به زحمت افتادن او و اعاده نماز می‌شود. ولی بعد از پایان نماز حرمتی ندارد. چون موجب مشقت نیست. با این بیان این غایت ربطی به عدم وجوب ارشاد ندارد و در این صورت روایت از بیان حکم وجوب یا عدم وجوب ارشاد ساکت است. پس در هر دو حالت چه نهی را دال بر حرمت بگیریم چه نگیریم روایت دلالتی بر عدم وجوب ارشاد بعد از نماز ندارد و برای یافتن حکم آن باید به ادله دیگر مراجعه کرد.

اشکال دوم: اشکال دیگری که متوجه دلالت این روایت است خصوصیت داشتن موضوع آن است. با توجه به اینکه روایت پیرامون طهارت و نجاست است و از رویه شارع معلوم است که در بحث‌های پیرامون طهارت و نجاست بنا بر سختگیری نداشته است، نمی‌توان از این روایت استفاده کرد که در هیچ‌جا ارشاد واجب نیست. نهایت این است که بگوییم در موارد کم‌اهمیت، مانند طهارت و نجاست، ارشاد واجب نیست.

البته ممکن است اشکال شود که مشهور فقیهان نیز موارد مهم را استثنا کرده و ارشاد در آن‌ها را واجب دانسته‌اند (تبریزی، ۱۴۲۶، ۴: ۴۵؛ طباطبایی، ۱۴۲۴: ۱۳۱؛ مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۶؛ آملی، ۱۳۸۰، ۲: ۴۲؛ خویی، بی‌تا، ۱: ۱۲۰). ولی در پاسخ باید گفت اینکه اصل را بر عدم وجوب بدانیم و موارد مهم را از آن استثنا کنیم خیلی متفاوت است با اینکه اصل را بر وجوب بدانیم و موارد

۱. سند روایت به این صورت است: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ الثَّوَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا». تمامی راویان موجود در این سند امامی و ثقه هستند.

غیر مهم را از آن خارج کنیم. پس مطلبی که مشهور فقیهان به آن معتقدند با مدعای این نوشته هم‌سو نیست.

صحیحۀ عبدالله بن سنان

در روایتی که با سند صحیح^۱ نقل شده است عبدالله بن سنان از امام صادق^(ع) این گونه نقل می‌کند: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اغْتَسَلَ أَبِي مِنَ الْجَنَابَةِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ أَبْقَيْتَ لُمْعَةً فِي ظَهْرِكَ لَمْ يُصْبِهَا الْمَاءُ فَقَالَ لَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ لَوْ سَكَتَ ثُمَّ مَسَحَ تِلْكَ اللَّمْعَةَ يَدِهِ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ۳: ۴۵)؛ امام صادق^(ع) می‌فرماید پدرم غسل جنابت انجام داد. به او گفته شد مقداری از پشت شما خشک مانده و آب به آن نرسیده است. پدرم گفت: چه می‌شد اگر نمی‌گفتی؟ سپس با دستش آن قسمت باقی‌مانده را مسح کرد. در این روایت امام باقر^(ع) در هنگام غسل قسمتی از بدنشان خشک مانده است. وقتی راوی این مسئله را به امام خبر می‌دهد امام با بیان توییح‌آمیز می‌فرماید: «اگر نمی‌گفتی چه می‌شد؟»؛ یعنی لازم نبود بگویی. البته حالا که گفته است امام مقدار باقی‌مانده را می‌شویند. این بیان امام به‌وضوح دلالت بر این دارد که ارشاد جاهل به موضوع لازم نیست. آری اگر شخصی نمی‌داند که در غسل باید تمام بدن شسته شود از باب ارشاد جاهل به حکم باید به او بگوییم. ولی امام قطعاً حکم را می‌دانستند و در نتیجه اینجا مصداق جهل به موضوع است (کاشانی، ۱۴۰۶، ۶: ۵۰۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۳: ۸۵؛ خویی، ۱۴۱۸، ۴: ۹۰)

بررسی

در بررسی این روایت باید گفت اشکال دومی که به روایت پیشین وارد بود در اینجا نیز جاری است. زیرا موضوع این روایت بحث طهارت است و مشخص است که شارع در این زمینه راحت برخورد کرده است و در نتیجه از حکم عدم وجوب ارشاد جاهل در یک موضوع کم‌اهمیت نمی‌توان به وجوب ارشاد به طور مطلق رسید.

اصل عملی

با فرض اینکه ادله پیشین مورد مناقشه واقع شوند، مقتضای اصل عملی در این مسئله عدم وجوب ارشاد جاهل است. زیرا اصل برائت ذمه از این تکلیف است و از آنجا که دلیلی بر وجوب ارشاد جاهل در موضوعات نداریم همین نبود دلیل کافی است تا قائل به عدم وجوب شویم (خویی، بی‌تا، ۱: ۱۲۰).

در بررسی این دلیل نیز باید گفت هرچند اصل سخن فوق درست است، طبیعتاً کارایی این استدلال تا جایی است که دلیلی وجود نداشته باشد. در نتیجه اگر طرف مقابل دلیلی بر وجوب ارشاد جاهل در موضوعات اقامه کند این اصل کارساز نخواهد بود. در ادامه ضمن بحث از تنافی این قاعده با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» به دلایلی برخلاف این اصل اشاره خواهد شد.

بررسی دیدگاه وجوب ارشاد جاهل در موضوعات

برخی از فقها برخلاف مشهور قائل به وجوب ارشاد جاهل در موضوعات شده‌اند که در این قسمت به بررسی این قول و دلایل آن پرداخته خواهد شد. علامه حلی در پاسخ به سؤالی پیرامون اینکه اگر شخصی را ببینیم که در وضو یا غسلش خللی وارد شده آیا باید به او بگوییم یا خیر، می‌فرماید: «بله، اعلام واجب است. چون از مصادیق امر به معروف می‌باشد.» (حلی، ۱۴۰۱: ۴۸).

نقد و بررسی

این دلیل به‌هیچ وجه قابل قبول نیست. زیرا امر به معروف و نهی از منکر در فرض جایی است که شخص عالمانه معصیت می‌کند. ولی در بحث ما شخص جاهل است و قطعاً ربطی به امر به معروف نخواهد داشت. زیرا وقتی شخصی از حرام بودن کاری اطلاع نداشته باشد منکر صدق نخواهد کرد (خویی، بی‌تا، ۱: ۱۱۹). همچنین وقتی در نگاه او معروف همین کاری است که انجام می‌دهد دیگر امر به معروف بی‌معناست. به نظر می‌رسد تفکیک بین دو مسئله «امر به معروف و نهی از منکر» با مسئله

۱. سند روایت به این صورت است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع. تمامی راویان موجود در این سند امامی و ثقة هستند.

«ارشاد جاهل» در نگاه علامه حلی به درستی صورت نگرفته است.

البته ارشاد جاهل می تواند مقدمه ای برای امر به معروف و نهی از منکر باشد؛ یعنی ابتدا شخص را آگاه کنیم و جاهل او به موضوع یا حکم را برطرف کنیم و سپس، در صورت عدم امتثال تکلیف الهی، امر به معروف و نهی از منکر کنیم. علامه حلی، که قائل به وجوب ارشاد جاهل شده است، وقتی با شبهه تنافی این نظر با روایت مربوط به غسل امام باقر^(ع) مواجه می شود در پاسخ می نویسد: «روایت مورد قبول نیست. زیرا منصب امامت بالاتر از آن است که بخواهد به چیزی از واجبات اخلاص بورزد؛ چه از روی جاهل چه از روی سهو.» (حلی، ۱۴۰۱: ۴۸).

نقد

علامه حلی به دلیل مشکل محتوایی روایت در صدور آن از معصوم تردید کرده و در نتیجه آن را از درجه اعتبار ساقط کرده است. گرچه اصل کار ایشان که ارزیابی روایت را منحصر در ارزیابی سندی ندیده و بررسی محتوای روایت را در پذیرش یا عدم پذیرش آن تأثیر داده کار درستی است، به نظر می رسد در محتوای روایت مشکلی وجود ندارد. زیرا خشک ماندن قسمتی از بدن هنگام غسل به صورت سهوی هیچ منافاتی با عصمت امام ندارد. به هر حال ائمه^(ع) نیز مانند ما انسان بوده اند و طبیعی است که وقتی شخص پشت خود را نمی بیند امکان دارد با وجود چند بار آب ریختن باز هم قسمتی از آن خشک بماند و تکلیفی هم در این زمینه ندارد. توجه به شأن الگو بودن معصومین^(ع) برای انسان ها می تواند در این زمینه بسیار راهگشا باشد. زیرا اگر عصمت معصومین^(ع) را در درجه ای بدانیم که حتی سهو عادی که انسان ها در زندگی دارند نیز از آنان رخ ندهد، باعث می شود نگاه مردم به آن ها نگاه یک موجود ماورایی باشد و در نتیجه الگو گرفتن از آن ها با مشکل مواجه شود.

البته در اینجا ممکن است سؤالی پیش بیاید که چرا علامه حلی فقط به صحیحۀ عبدالله بن سنان جواب داده و درباره صحیحۀ محمد بن مسلم پاسخی نداده است؟ در پاسخ باید گفت از نظر علامه حلی مسئله اعلام نجاست به نمازگزار استثنا است و در واقع ایشان روایت محمد بن مسلم را پذیرفته است (حلی، ۱۴۱۹، ۱: ۳۸۹). پس می توان گفت از نظر علامه حلی ارشاد جاهل در موضوعات واجب است؛ به جز مسئله اعلام نجاست لباس به مصلی که به خاطر روایت خاص استثنا شده است. به نظر می رسد این نظر علامه حلی نیز قابل پذیرش نیست. زیرا بسیار بعید است که فقط مسئله اعلام نجاست لباس دارای خصوصیتی باشد که در سایر مسائل نیست. در نتیجه باید گفت همان طور که قبلاً بیان شد مسئله طهارت و نجاست نزد شارع از اهمیت زیادی برخوردار نبوده است و به همین خاطر ارشاد جاهل را درباره این موضوع واجب ندانسته است.

تنافی با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی»، چالشی بزرگ پیش روی قول مشهور

از آنچه تا کنون بیان شد معلوم شد نظر علامه حلی مبنی بر وجوب ارشاد جاهل، به جز مسئله اعلام نجاست لباس، به هیچ وجه درست نیست. از طرفی دلایل مشهور نیز از اتقان کافی برخوردار نبودند. ولی به رغم مردود بودن دو دلیل اول، قول مشهور که صحیحۀ محمد بن مسلم و صحیحۀ عبدالله بن سنان بود، دلیل سوم آن ها فعلاً مورد اشکال واقع نشده است. زیرا دلیل سوم اقتضای اصل برائت بود که طبیعتاً مادامی که دلیلی بر وجوب نیاید این اصل حاکم خواهد بود. دلایل علامه حلی بر وجوب نیز که مورد پذیرش واقع نشد. پس تا اینجا اقتضای ادله این بود که ملتزم به همان قول مشهور شویم. ولی وجود یک مشکل بزرگ مانع از فتوا دادن بر اساس نظر مشهور می شود و آن مشکل تنافی داشتن این نظر با یکی دیگر از قواعد فقهی است که با نام قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» شناخته می شود (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۹۹).

برای مشخص شدن تنافی قول مشهور با قاعده وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی ابتدا لازم است توضیح مختصری پیرامون قاعده داده شود.

این قاعده در مقام بیان این نکته است که هرگاه کسی چیزی را در اختیار فرد دیگری قرار دهد و آن چیز مشکلی داشته باشد، در این صورت، شخصی که کالا را در اختیار دیگری قرار می دهد باید گیرنده را از وجود آن مشکل باخبر کند. مثلاً اگر فروشنده کالای نجس را به مشتری می دهد باید نجاست مبیع را اعلام کند یا اینکه اگر میزبان غذایی را جلوی میهمان گذاشته که نجس است باید اعلام کند تا میهمان از خوردن آن غذا اجتناب کند. هرچند این مطلب کمتر به عنوان قاعده مطرح شده

است، در کلام برخی فقیهان به قاعده بودن آن تصریح شده است (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۲) و برخی از گردآورندگان قواعد فقهی نیز به صورت صریح این قاعده را در کنار دیگر قواعد فقهی ذکر کرده‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۹۹).

با توجه به آنچه در معنای قاعده ذکر شد، مشخص می‌شود که مجرای این قاعده جایی است که ما کالایی را در اختیار دیگری قرار می‌دهیم و در واقع ما سبب این می‌شویم که مخاطب در حرام واقعی بیفتد. پس اگر ما این کالا را در اختیار او قرار نمی‌دادیم، مرتکب این حرام واقعی نمی‌شد. ضمن اینکه محل جریان این قاعده مربوط به مواردی است که عادتاً علم به وقوع شخص در حرام وجود دارد؛ مثلاً کالای خوراکی را وقتی در اختیار شخص دیگر قرار می‌دهیم به احتمال فراوان مورد استفاده خوراکی قرار خواهد گرفت و محل جریان این قاعده است. اما اگر چیزی باشد که معمولاً برای استفاده خوراکی به کار نمی‌رود و در مصارفی به کار گرفته می‌شود که مشروط به طهارت نیستند، در این صورت، این فرض از مجرای قاعده بیرون است و اعلام کردن به چنین شخصی لازم نیست (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۱).

ادله قاعده «وجوب اعلام الجاهل فيما يعطى»

برای این قاعده دلایل زیادی ذکر شده که به جهت روشن شدن رابطه این قاعده با فتوای مشهور فقیهان در مورد ارشاد جاهل در موضوعات لازم است به برخی از آن‌ها اشاره شود تا نسبت آن‌ها با ادله ارشاد جاهل مشخص شود.

۱. در روایت ابوبصیر که سند موثق^۱ دارد آمده است: «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفَارَةِ تَقَعُ فِي السَّمَنِ أَوْ فِي الزَّيْتِ فَتَمُوتُ فِيهِ قَالَ إِنْ كَانَ جَامِداً فَيَطْرَحُهَا وَ مَا حَوْلَهَا وَ يُؤْكَلُ مَا بَقِيَ وَ إِنْ كَانَ ذَائِباً فَأَشْرِجْ بِهِ وَ أَعْلِمْهُمْ إِذَا بَعْتَهُ» (طوسی، ۱۴۰۷، ۷: ۱۲۹)؛ ابوبصیر می‌گوید از امام صادق^(ع) درباره موشی سؤال کردم که داخل روغن یا روغن زیتون افتاده و مرده است. امام فرمود اگر روغن جامد است موش و قسمت‌هایی از روغن که اطراف موش است را بردارند و دور بریزند و مابقی آن را مصرف کنند ولی اگر روغن مایع است آن روغن را برای روشن کردن چراغ استفاده کنند و در هنگام فروش چنین روغنی به مشتری نجاست آن را اعلام کن.

شاهد در جمله آخر است که امام^(ع) می‌فرماید: «اعلمهم اذا بعته»؛ که نشان می‌دهد هنگام اعطای کالای نجس باید این مطلب به اطلاع مشتری برسد (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۰۰).

۲. در موثق^۲ معاویه بن وهب آمده است: «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي جُرْذٍ مَاتَ فِي زَيْتٍ مَا تَقُولُ فِي يَبِعُ ذَلِكَ قَالَ بَعْهُ وَ بَيْتُهُ لِمَنْ اشْتَرَاهُ لِيَسْتَصْبِحَ بِهِ» (طوسی، ۱۴۰۷، ۷: ۱۲۹)؛ از امام صادق^(ع) درباره موش بزرگی که درون روغن زیتون مرده است از فروش چنین روغنی سؤال شد. حضرت فرمودند فروش آن اشکالی ندارد ولی هنگام معامله به مشتری نجاست روغن را اعلام کنید تا آن را برای روشن کردن چراغ استفاده کند.

تعبیر «بیته لمن اشتراه ليستصبح به» اشاره به این دارد که اعلام واجب است تا مشتری ناخواسته مرتکب حرام واقعی نشود (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۰ - ۱۹۱).

دلالت این دو روایت بر وجوب اعلام واضح است و نیازی به واکاوی بیشتر ندارد. علاوه بر این دو روایت، موارد دیگری نیز به عنوان دلیل یا مؤید برای این قاعده ذکر شده است؛ مانند اطلاعات ادله محرّمات (خویی، ۱۴۱۸: ۳۳۳)، قبح عقلی (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۳ - ۱۹۴)، ارتکاز متشرعه (مکارم، ۱۴۲۶: ۸۹)، مذاق شارع (خویی، بی‌تا، ۱: ۱۱۵). برای اثبات مذاق شارع نیز به روایاتی که در ابواب مختلف آمده استناد شده است؛ مانند عاقبت فتوا دادن بدون علم (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۴۲)، تقصیر عمدی امام جماعت (حرانی، ۱۴۰۴: ۱۷۶ - ۱۷۹)، کراهت خوردن آب یا غذای حرام به حیوانات (طوسی، ۱۴۰۷، ۹: ۱۱۴ - ۱۱۵)، حرمت شراب دادن به صبی یا کافر (صدوق، ۱۳۶۲، ۲: ۶۳۵؛ صدوقی، ۱۴۰۶: ۲۸۵).

۱. سند روایت به این صورت است: «عَنْ (الحسن بن محمد بن سماعه) عَنْ ابْنِ رِبَاطٍ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ». جز نفر اول این سند، بقیه راویان امامی و ثقه هستند. فقط حسن بن محمد بن سماعه ثقه است ولی مذهب واقعی دارد و به همین خاطر روایت موثق است.

۲. سند روایت به این صورت است: «عَنْ (الحسن بن محمد بن سماعه) عَنْ أَحْمَدَ المِثْمِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع». معاویه بن وهب امامی و ثقه است. ولی دو راوی اول سند یعنی حسن بن محمد بن سماعه و احمد المیثمی ثقه هستند ولی مذهب واقعی دارند و به همین خاطر روایت موثق است.

راه های برطرف کردن تنافی

با توجه به توضیحات پیشین مشخص شد که بین حکم مشهور به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات و قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» ناسازگاری وجود دارد. زیرا قاعده دوم هم از مصادیق جهل به موضوع است و طبق قاعده باید حکم فقیهان مبنی بر عدم وجوب شامل آن بشود. مثال هایی مانند فروش روغن متنجس هم مثال های مهمی نیستند که بگوییم داخل در استثنای حکم مشهور هستند. پس نوعی ناسازگاری بین این دو قاعده به چشم می آید که باید برطرف شود. در ادامه به راه های برطرف کردن تنافی خواهیم پرداخت تا از این رهگذر درستی یا نادرستی حکم مشهور به عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات مشخص شود.

راه اول: اختصاص قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» به موارد تسبیب

اولین و آسان ترین راه حلی که به نظر می رسد می توان برای برطرف کردن این تنافی مطرح کرد اختصاص داشتن قاعده «اعلام الجاهل فیما یعطی» به موارد تسبیب است. یعنی بگوییم این قاعده مربوط به مواردی است که ما سبب این می شویم که شخصی مرتکب حرام واقعی شود. اما عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات مربوط به مواردی است که شخصی خودش مشغول ارتکاب حرام است و ما نقشی در کار او نداشته ایم و صرفاً اگر اعلام کنیم مانع او شده ایم و اعلام نکردن از جانب ما از قبیل عدم مانع برای کار او خواهد بود. ولی در هر صورت ما سبب وقوع حرام واقعی نشده ایم. این دقیقاً برخلاف مفاد قاعده «اعلام الجاهل فیما یعطی» است که اصلاً فرض آن در جایی است که ما سبب صدور حرام واقعی شده ایم. با این توضیح این دو قاعده به هیچ وجه با یکدیگر تداخل ندارند و رابطه آن ها با یکدیگر تبیین خواهد بود.

با توجه به اینکه تنافی بین دو قاعده صریحاً در کلام فقها دیده نمی شود، نمی توانیم انتظار داشته باشیم برطرف کردن تنافی به این شکل نیز در کلام فقها یافت شود. چون پرداختن به رفع تنافی فرع بر این است که به اصل تنافی اشاره شده باشد. با وجود این، از کلمات برخی فقها در این بحث می توان استفاده کرد که در پس زمینه ذهن آن ها همین تفکیک بین این دو قاعده مشاهده می شود و شاید به خاطر وضوح این مسئله در نزد ایشان به طرح شبهه و پاسخ به آن پرداخته اند (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۴ و ۱۹۵؛ خویی، بی تا، ۱: ۱۱۵؛ مکارم، ۱۴۲۶: ۸۸). تعبیر شیخ انصاری در این زمینه می تواند شاهد مناسبی برای این مدعا باشد. ایشان پس از بیان قاعده وجوب اعلام می گوید: «بل قد یقال بوجوب الإعلام و إن لم یکن منه تسبیب» (انصاری، ۱۴۱۰، ۱: ۱۹۴). ایشان با استفاده از حرف «بل» که برای ترقی استفاده می شود به نظر علامه حلی اشاره دارد. شیخ انصاری قول به وجوب اعلام در غیر موارد تسبیب را ترقی از قاعده وجوب اعلام می داند که همین بیانگر این است که پیش فرض قاعده وجوب اعلام در موارد تسبیب بوده است. برخی دیگر نیز به صراحت تفاوت این دو قاعده را در اختصاص قاعده وجوب اعلام به موارد تسبیب دانسته اند (امیدی فرد و پیلهور، ۱۳۹۶: ۴۸۵ - ۵۲۱).

همان طور که قبلاً نیز بیان شد، این راه اولین و آسان ترین راه حلی است که برای برطرف کردن این تنافی به ذهن می آید و دقت در مفاد و مجرای هر یک از این قواعد ما را به سوی این جمع رهنمون می کند. شاید به خاطر وضوح چنین جمعی باشد که بسیاری از فقها اصلاً متعرض وجود تنافی بین دو قاعده نشده اند که در مرحله بعد در مقام رفع آن باشند.

نقد و بررسی

در بررسی این راه باید گفت هرچند این مطلب می تواند به عنوان جمعی بین دو قاعده و راهکاری برای برطرف کردن تنافی باشد، التزام به چنین سخنی با برخی پیامدها مواجه است که پذیرش آن را دشوار می کند. در ادامه به چالش هایی که این جمع با آن مواجه است اشاره می کنیم.

مشکل اول این راهکار این است که نتیجه حاصل از آن با برخی مبانی دیگر سازگاری ندارد. توجه همزمان به دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی برای مؤمن» نشان دهنده نادرست بودن نتیجه ای است که راهکار اول به آن رسیده بود.

قبل از اینکه به بیان چگونگی ناسازگاری راهکار اول با این مبانی بپردازیم ابتدا لازم است به صورت مختصر اشاره ای به دو

مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی برای مؤمن» داشته باشیم. در مورد تبعیت احکام از مصالح و مفاسد باید گفت برخلاف اشاعره، که منکر تبعیت هستند، مشهور در بین فقیهان امامیه این است که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند (اصفهانی، بی تا: ۲۱۱؛ سبحانی، ۱۳۸۲، ۲: ۳۹۵). البته در مورد میزان این تبعیت و حدود آن اختلافاتی وجود دارد. ولی اصل تبعیت احکام از مصالح و مفاسد مورد قبول مشهور فقیهان و اندیشمندان امامیه قرار گرفته است. بر اساس این مبنا، هر حکمی که از سوی خداوند جعل شده است به خاطر وجود مصلحت یا مفسده‌ای بوده است؛ یعنی اگر حکم وجوب جعل شده، نشان‌دهنده مصلحت الزامی است و اگر حکم استحباب جعل شده، نشان‌دهنده مصلحت غیر الزامی است. در محرمات و مکروهات نیز به همین شکل است و هرگاه خداوند کاری را حرام کرده باشد نشان‌دهنده وجود مفسده‌ای است که ترک آن لازم است و اگر حکم به کراهت داده باشد حاکی از وجود مفسده‌ای است که ترک آن الزامی نیست. برای قاعده تبعیت به برخی ادله عقلی استناد شده است؛ مثل اینکه تبعیت احکام از مصالح و مفاسد مقتضای حکمت است و شخص حکیم کاری را بدون غرض انجام نمی‌دهد و در نتیجه جعل احکام الهی بدون غرض با حکمت خداوند ناسازگار است (خمینی، ۱۴۱۵، ۲: ۳۰۰).

افزون بر ادله عقلی که برای اثبات قاعده تبعیت مورد استناد قرار گرفته، به برخی ادله نقلی نیز می‌توان در این زمینه اشاره کرد. مثلاً در روایتی امام رضا^(ع) صریحاً وجود مصلحت و مفسده را علت جعل احکام معرفی کرده و این اندیشه که چیزی از روی تعبد واجب یا حرام شده باشد را باطل دانسته‌اند (صدوق، ۱۳۸۵، ۲: ۵۹۲).

در مورد خیرخواهی نسبت به مؤمن نیز باید گفت در روایات بر رعایت حقوق مؤمنین تأکید زیادی شده است؛ تا جایی که حتی برخی مسائلی که در ذهن ما شاید اهمیت زیادی نداشته باشند در روایات به عنوان حق مؤمن از آن یاد شده و بر ادای آن تأکید شده است، مثل گفتن «یرحمکم الله» به شخصی که عطسه می‌کند (کراجکی، ۱۴۱۰، ۱: ۳۰۶ - ۳۰۷). در این گونه روایات روی این نکته تأکید شده است که مؤمن باید نسبت به برادر دینی خود خیرخواه باشد و دائم به دنبال خیر و صلاح او باشد. مثلاً در همان روایتی که به آن اشاره شد سی حق برای مؤمن ذکر شده و یکی از آن‌ها خیرخواهی دائمی نسبت به اوست (کراجکی، ۱۴۱۰).

همچنین در کتاب کافی بابی با عنوان «باب نصیحه المؤمن» وجود دارد که در آنجا روایات متعددی پیرامون خیرخواهی نسبت به مؤمن آورده شده است که در اینجا به دو نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) قَالَ: يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنَاصِحَهُ». (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۲۰۸)؛ برای مؤمن واجب است که نسبت به مؤمنین دیگر خیرخواه باشد.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^(ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص) لِيُنْصَحِ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ». (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۲۰۸)؛ باید هر یک از شماها برای برادر دینی خود چنان خیرخواهی کند که برای خود می‌کند.

مستفاد از این گونه روایات این است که مؤمنین باید نسبت به یکدیگر خیرخواه باشند. خیرخواهی هم نسبت به امور اخروی است هم امور دنیوی. این خیرخواهی می‌تواند مصادیق مختلفی داشته باشد. مثلاً تعلیم دادن مسائلی که نمی‌داند از مصادیق خیرخواهی است. اعلام و هشدار نسبت به خطرهای دنیوی نیز مصداق خیرخواهی است. مثلاً اگر مؤمنی مشغول خوردن غذایی است که ما می‌دانیم آن غذا فاسد است باید او را نسبت به این مسئله آگاه کنیم تا دچار مشکلات و ضررهای دنیوی نشود. تعبیر روایات به گونه‌ای است که از آن استفاده می‌شود این خیرخواهی حداقل در بعضی از مراتب آن واجب است. استفاده از صیغه امر در «لینصح» و استفاده از ماده وجوب در کلمه «يجب» گویای همین نکته است. برخی از فقیهان از همین عبارات استفاده وجوب کرده و حمل وجوب بر معنای ثبوت را خلاف ظاهر دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۵).

حال پس از بیان مختصری پیرامون دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی نسبت به مؤمن» که به منظور مقدمه‌چینی برای بیان تنافی به آن‌ها اشاره شد به مطلب اصلی بازمی‌گردیم و می‌گوییم وقتی شخصی به خاطر جهل به خمر بودن یک مایع مشغول نوشیدن آن باشد، درست است که به خاطر جهل کار حرامی مرتکب نشده است و زمینه برای نهی از منکر نیست، این نمی‌تواند به معنای بی‌مسئولیتی ما نسبت به او باشد. زیرا بر اساس قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد حرمت خمر به خاطر مفاسد آن است و مشخص است که جهل به خمر بودن، هرچند رافع حکم حرمت است و عقابی

متوجه شخص نخواهد بود، نسبت به برداشته شدن اثرهای دیگر، مثل مضرات دنیوی شراب، هیچ تأثیری ندارد. یعنی ضرری که شراب به بدن می زند منوط به علم نیست و در صورت ارتکاب جاهلانه نیز مضرات آن مترتب خواهد شد.

حال می گوییم وقتی مؤمنی به خاطر جهل به شراب بودن مایع مشغول خوردن شراب باشد، در واقع، مشغول ضرر زدن به خودش است. بر اساس روایاتی که پیش تر به آن اشاره شد، وظیفه مؤمن این است که خیرخواه برادر دینی خود باشد و هم در امور دنیوی و هم در امور اخروی اجازه وارد شدن ضرر به دیگری را ندهد. طبق همین مبنا در اینجا نیز باید گفت جلوگیری از خوردن شراب وظیفه ماست و باید جلوی ضرر مؤمن را بگیریم. پس مقتضای توجه به دو مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی نسبت به مؤمن» این شد که حتی در فرض جهل به موضوع نیز ما باید مکلف را نسبت به مسئله آگاه کنیم.

این مطلب دقیقاً در مقابل نتیجه راهکار اول است. چون نتیجه راهکار اول این بود که ارشاد جاهل در موضوعات لازم نیست، ولی اگر ما باعث این شدیم که شخصی مرتکب حرام واقعی شود، باید اعلام کنیم. درحالی که نتیجه بررسی انجام شده بر اساس دو مبنای یادشده (تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و وجوب خیرخواهی برای مؤمن) گویای این است که ارشاد جاهل لازم است و این از مصادیق خیرخواهی نسبت به مؤمن است. از این نظر تفاوتی بین اینکه ما سبب افتادن او در حرام واقعی شده باشیم یا اینکه خودش مشغول انجام دادن آن باشد وجود ندارد. زیرا در هر دو صورت اگر ما اقدامی نکنیم برخلاف خیرخواهی عمل کرده ایم و از این نظر گناهکار خواهیم بود. عقلاً نیز بین این دو فرقی نمی گذارند و در صورتی که شخصی ببیند ضرری متوجه شخص دیگر است و اقدامی انجام ندهد، عقلاً شخص بی اعتنا را مذمت می کنند. چنین توجیهی که او سبب القای در ضرر نشده بود به هیچ وجه مورد قبول عقلاً قرار نمی گیرد. البته در صورت تسبیب قطعاً مذمت بیشتری دارد. ولی در اصل مذمت تفاوتی بین صورت تسبیب و غیر آن نیست.

نتیجه اینکه التزام به راهکار اول (که در صورت تسبیب اعلام لازم باشد و در غیر آن لازم نباشد) با مبنای «تبعیت احکام از مصالح و مفاسد» و «وجوب خیرخواهی نسبت به مؤمن» ناسازگار است.

اشکال دیگری که متوجه جمع اول است ناسازگاری نتیجه این جمع با برخی از روایات است. بر اساس نتیجه ای که از جمع اول حاصل شد، در موارد عدم تسبیب، لازم نیست جاهل را متوجه اشتباهش کنیم. ولی در مواردی که تسبیب وجود دارد باید مطلب را به او اعلام کرد. این در حالی است که روایت زیر خلاف این مطلب را بیان می کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَعَارَ رَجُلًا ثَوْبًا فَصَلَّى فِيهِ وَهُوَ لَا يُصَلِّي فِيهِ، قَالَ: فَلَا يُعْلِمُهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ أَعْلَمَهُ؟ قَالَ: يُعَيِّدُ.» (حمیری، ۱۴۱۳: ۱۶۹)؛ عبدالله بن بکیر می گوید از امام صادق (ع) درباره مردی سؤال کردم که لباس نجسی را به شخصی عاریه داده و او در آن نماز خوانده است. امام فرمود: به او اعلام نکند. گفتم: اگر اعلام کند چطور؟ فرمود: باید نماز را اعاده کند.

این روایت برخلاف مطلبی است که قاعده «اعلام الجاهل فیما یعطى» بیان می کرد. بر اساس این قاعده در موارد تسبیب اعلام واجب بود. ولی در این روایت با وجود اینکه از مصادیق تسبیب است، می بینیم امام اعلام را واجب نکرده اند. پس معلوم می شود تسبیب و عدم تسبیب نمی تواند ملاک درستی برای تمیز موارد وجوب اعلام از موارد عدم وجوب باشد.

راه دوم: تعمیم دادن موارد مهم و تعیین ملاک اهمیت به جای تسبیب

با توجه به اشکالاتی که متوجه راهکار اول بود، باید به سراغ راهکاری دیگر رفت. البته تأکید می کنیم که راهکار اول از نظر جمع کردن بین دو قاعده و رفع تنافی ظاهری آن موفق بود. ولی نتیجه این دو قاعده با برخی مبانی و روایات دیگر مشکل پیدا می کرد و در نتیجه ما را ملزم می کند به سراغ بیانی دیگر برویم که حتی شاید مفاد قاعده را تغییر دهد. در نتیجه از این راهکار نباید انتظار داشت که با تحفظ بر مفاد دو قاعده یادشده در مقام ایجاد سازش بین آن ها باشد. اگر قرار بر تحفظ بر مفاد قواعد باشد، راهکار همان راه اول است که بیان شد. ولی در اینجا قصد داریم با ارائه بیانی جامع این دو قاعده را به نوعی سازش دهیم که مفاد آن ها نه تنها با خودشان معارض نباشند بلکه در صورت لزوم تغییراتی در این قواعد ایجاد شود که با دیگر مبانی دینی و روایات اسلامی نیز هم سو باشند.

در توضیح راهکار دوم باید گفت مشهور فقها که ارشاد جاهل در موضوعات را لازم نمی‌دانند استثنایی برای آن در نظر می‌گیرند و موارد مهمی مثل حفظ جان را از این قاعده خارج می‌کنند. زیرا در مواردی که مثلاً جان مؤمنی در خطر است می‌دانیم شارع راضی به این اتفاق نیست، حتی اگر به صورت جاهلانه انجام شود (طباطبایی قمی، ۱۴۲۴: ۱۳۱؛ آملی، ۱۳۸۰: ۲؛ ۴۲: مصطفوی، ۱۴۲۱: ۳۶؛ تبریزی، ۱۴۲۶: ۴؛ ۴۵).

حال برای رهایی از اشکال اول راهکار اول می‌توان همین استثنا را تکمیل کرد و موارد اهمیت را تعمیم داد؛ یعنی بگوییم درست است که ارشاد جاهل در موضوعات لازم نیست به جز موارد مهم، موارد مهم اختصاصی به حفظ جان و امثال آن ندارد، بلکه دایره آن شامل برخی امور مهم دیگر نیز می‌شود. مثلاً شخصی که مشغول خوردن شراب است و از شراب بودن آن آگاهی ندارد اگر ما به او نگوییم، هم مضرات شراب شامل حال او می‌شود و بر روی بدن شخص تأثیر می‌گذارد و عقلش را زایل می‌کند هم اینکه امکان دارد با یک بار خوردن و چشیدن طعم آن به شراب علاقه‌مند شود و بخواند در دفعات بعد عالمانه اقدام به خوردن آن کند. توجه به این موارد و اینکه شارع مقدس نسبت به شراب حساس است و اجازه نزدیک شدن به آن را نمی‌دهد ما را به این سمت سوق می‌دهد که شراب را از موارد بااهمیت به حساب بیاوریم و ارشاد جاهل در موضوعات را در مورد شراب لازم بدانیم. در این صورت، بین مبنایی که در ارشاد جاهل اختیار می‌شود و مبنایی که در تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و وجوب خیرخواهی برای مؤمن وجود دارد دیگر شاهد ناسازگاری نخواهیم بود.

از طرف دیگر برای پاسخ به اشکال دوم نیز می‌توان گفت تفاوتی بین تسبیب و غیر آن وجود ندارد و تنها ملاک در تمییز موارد وجوب اعلام از موارد عدم وجوب آن بحث مهم بودن مسئله است و از آنجا که رویه شارع بر این است که در باب طهارت و نجاست سختگیری نکند و احکام این باب مبتنی بر تسهیل هستند روایتی که به عنوان اشکال دوم بر راهکار اول مطرح شده بود با همین بیان قابل توجیه است؛ یعنی از آنجا که مفاد روایت مربوط به طهارت و نجاست لباس نمازگزار است و شارع در این باب سختگیری نمی‌کند نیازی به اعلام نیست. حتی در فرضی که ما خودمان لباس نجس را در اختیار او گذاشته باشیم (موارد تسبیب) باز هم وضعیت تغییری نمی‌کند و حکمی که در روایت صادر شده بر همین اساس است.

با این بیان، این روایت نمی‌تواند نقضی بر قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» باشد. چون اساساً قاعده یادشده کلیت ندارد و مفاد آن اختصاص به موارد مهم دارد و از آنجا که در بحث طهارت و نجاست شارع سختگیری زیادی نکرده است، در مواردی که جهل به طهارت و نجاست وجود دارد، اعلام واجب نیست.

البته این سخن به این معنا نیست که هر جا که سخن از طهارت و نجاست آمد آن را بی‌اهمیت به حساب آوریم؛ بلکه آنچه مورد نظر است طهارت و نجاستی است که مربوط به وضو، غسل، تیمم، و طهارت بدن و لباس در نماز باشد که همه از یک سنخ‌اند. اما اگر طهارت و نجاست مربوط به خوردن و آشامیدن باشد، جهت قضیه متفاوت خواهد بود و نمی‌توان این مسئله را کم‌اهمیت به شمار آورد. زیرا خوردن غذای نجس برای بدن ضرر دارد و حتی اگر شخصی جاهلانه اقدام به خوردن و نوشیدن نجاسات کند از ضررهای دنیوی آن مصون نخواهد بود. بر همین اساس است که روایات در بحث فروش روغن نجس دستور به اعلام داده‌اند (طوسی، ۱۴۰۷: ۷؛ ۱۲۹).

بنابراین آنچه ملاک در وجوب یا عدم وجوب اعلام است اهمیت مسئله است. البته دایره موارد مهم محدود به اموری مثل حفظ جان نیست و شامل موارد دیگر نیز می‌شود؛ مواردی مثل مال قابل اعتناء، ضرر به سلامتی، دامن‌دار بودن گناه، و ... می‌توانند به عنوان ملاکی برای اهمیت مطرح شوند.

آنچه بیان شد هرچند به این شکل شاید در کلام فقیهان یافت نشود، جست‌وجو در آثار فقهی نشان می‌دهد ریشه‌هایی مرتبط با این تحلیل در کلام فقیهان نیز وجود داشته است. مثلاً می‌توان به تصریح بر کلیت نداشتن قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» (حکیم، ۱۴۱۶: ۱؛ ۵۲۳)، ذکر شرب خمر در کنار موارد مهم (آملی، ۱۳۸۰: ۲؛ ۴۲؛ مکارم، ۱۴۲۶: ۸۹)، و آوردن قید «ذا خطر» در تبیین معنای قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» (مصطفوی، ۱۴۲۱: ۲۹۹) اشاره کرد.

نتیجه بیان فوق این می‌شود که فتوای مشهور مبنی بر عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات نیاز به ترمیم دارد؛ یعنی باید دایره موارد مهم را گسترده‌تر از آنچه مشهور است در نظر بگیریم تا این فتوا با مشکل مواجه نشود. البته برای جلوگیری از

تخصیص اکثر بهتر است بگوییم ارشاد جاهل در موضوعات واجب است مگر در موارد کم‌اهمیت، مثل طهارت و نجاست. این بیان عبارت دیگری از همان تحلیل پیشین است و سخن جدیدی نیست. اتفاقاً مبتلا به تخصیص اکثر هم نیست. زیرا در بیان اول لازم می‌آید اکثر موارد را به دلیل بااهمیت بودن از حکم عدم وجوب ارشاد خارج کنیم که این کار منطقی به نظر نمی‌آید. هرچند به خاطر شدت مخالفت این بیان با فتوای مشهور شاید برای برخی قابل پذیرش نباشد. ولی فرقی ندارد و مهم واقع مطلب است که مشخص شد.

نتیجه

از مجموع مطالب این نوشتار این نتیجه به دست می‌آید که:

۱. فتوای مشهور مبتنی بر عدم وجوب ارشاد جاهل در موضوعات مگر در موارد مهم با اشکال بزرگی مواجه است و آن تنافی با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» است.
۲. اگرچه دیدگاه مشهور در رفع این تنافی حمل قاعده وجوب اعلام بر موارد تسبیب است، این حمل با اشکالاتی مانند ناسازگاری با قاعده تبعیت احکام از مصالح و مفاسد و وجوب خیرخواهی برای مؤمن و همچنین ناسازگاری با برخی روایات مواجه است. در نتیجه قول مشهور که ارشاد جاهل در موضوعات را در غیر موارد مهم واجب می‌داند قابل قبول نیست و نیاز به ترمیم دارد.
۳. برای ترمیم آن یا باید دایره موارد مهم را گسترش دهیم و بگوییم استثنایی که موارد مهم را از حکم عدم وجوب خارج می‌کند صرفاً شامل حفظ جان و مواردی نظیر آن نمی‌شود بلکه با تحلیل درست می‌توان نمونه‌های زیادی را داخل در عناوین مهم به حساب آورد و در نتیجه ارشاد جاهل را در آن‌ها واجب دانست یا اینکه از اساس بگوییم ارشاد جاهل در موضوعات واجب است مگر در موارد کم‌اهمیت؛ یعنی با توجه به گستردگی دایره استثناء، به منظور مبتلا نشدن به تخصیص اکثر، حکم را وارونه کنیم و اصل را بر وجوب ارشاد جاهل در موضوعات بدانیم و موارد کم‌اهمیتی مثل طهارت و نجاست را از آن خارج کنیم.

منابع

قرآن کریم

- آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم. قم: دفتر تبلیغات.
- آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰). مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی. تهران: بی‌نا.
- ابراهیم مصطفی و همکاران (بی‌تا). المعجم الوسیط. قاهره: دار الدعوه.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴). تحف العقول. محقق: علی اکبر غفاری. چ ۲. قم: جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). معجم مقانیس اللغة. محقق: عبدالسلام محمد هارون. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. محقق: احمد فارس صاحب الجوائب. چ ۳. بیروت: دارالفکر.
- اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹). صلاه الجماعه. چ ۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اصفهانی، محمدتقی (بی‌تا). هدایه المسترشدين. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).
- امیدی فرد، عبدالله و پیلهور، مرضیه (۱۳۹۶). بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل. پژوهش‌های فقهی، د ۱۳، ش ۳، ۴۸۵ - ۵۲۱.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۰). کتاب المکاسب. شرح: سید محمد کلانتر. چ ۳. قم: مؤسسه مطبوعاتی دار الکتاب.
- ایروانی، علی بن عبدالحسین (۱۴۰۶). حاشیه المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بجنوردی، حسن (۱۴۱۹). القواعد الفقهیه. محقق: مهدی مهریزی و محمدحسن درایتی. قم: نشر الهادی.
- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵). الحدائق الناطره فی احکام العتره الطاهره. محقق: محمدتقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقرر. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- بیارجمندی خراسانی، یوسف آرام حائری (بی‌تا). مدارک العروه. نجف: مطبعه النعمان.
- تبریزی، جواد (۱۴۲۶). تنقیح مبانی العروه (کتاب الطهاره). قم: دار الصدیقه الشهیده.
- حسینی، محمد (۱۴۱۵). معجم المصطلحات الاصولیه. بیروت: مؤسسه العارف للمطبوعات.
- حکیم، سید محسن (۱۴۱۶). مستمسک العروه الوثقی. قم: مؤسسه دار التفسیر.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۱). أجوبه المسائل المهنائیه. قم: چاپخانه خیام.
- _____ (۱۴۱۹). نهاییه الاحکام فی معرفه الاحکام. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).
- حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳). قرب الاسناد. قم: مؤسسه آل البيت^(ع).
- خمینی، روح‌الله (۱۴۱۵). انوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه. چ ۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸). التنقیح فی شرح العروه الوثقی (الطهاره). تقریر میرزا علی غروی. قم: بی‌نا.
- _____ (بی‌تا). مصباح الفقاهه. تقریر محمدعلی توحیدی. بی‌جا: بی‌نا.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۲). تهذیب الاصول. تقریرات درس روح‌الله خمینی. قم: دار الفکر.
- سلگی، محمدامین و گلی شیردار، محمدحسن (۱۴۰۰). بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل و نقش آن در تربیت فرزند. فقه و حقوق نوین، س ۲، ش ۵، ۱۹ - ۳۹.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۲). خصال. محقق: علی اکبر غفاری. قم: جامعه مدرسین.
- _____ (۱۳۸۵). علل الشرائع. قم: کتابفروشی داوری.
- _____ (۱۴۰۶). ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. قم: دار الشریف الرضی للنشر.
- طباطبایی قمی، سید تقی (۱۴۲۴). النایه القصوی فی التعلیق علی العروه الوثقی (الاجتهاد و التقليد). قم: محلاتی.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۱۹). العروه الوثقی. محقق: احمد محسنی سبزواری. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷). تهذیب الاحکام. محقق: حسن الموسوی خراسان. چ ۴. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- عاملی، جمال‌الدین (حسن بن زین الدین) (۱۴۱۸). معالم الدین و ملاذ المجتهدین (قسم الفقه). قم: مؤسسه الفقه للطباعه و النشر.

- عاملی، حسین بن عبد الصمد (بی تا). *العقد الحسینی - الرسالة الوسواسیه*. یزد: چاپخانه گل بهار.
- عراقی، آقا ضیاءالدین (۱۴۲۱). *کتاب القضاء*. تقریر میرزا ابوالفضل نجم آبادی. قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع).^(۴)
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰). *کتاب العین*. محقق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی. چ ۲. قم: هجرت.
- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶). *الوافی*. محقق: ضیاءالدین حسینی اصفهانی. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع).^(۵)
- کاشانی، ملا حبیب الله شریف (۱۴۰۴). *تسهیل المسالك إلى المدارک فی رؤوس القواعد الفقهیه*. قم: المطبعة العلمیه.
- کراجکی، محمد بن علی (۱۴۱۰). *کنز الفوائد*. محقق: عبدالله نعمه. قم: دار الذخائر.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی*. محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. چ ۴. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- لاری، سید عبدالحسین (۱۴۱۸). *التعلیقہ علی المکاسب*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱). *مائه قاعده فقهیه*. چ ۴. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶). *أنوار الفقاهه (کتاب التجاره)*. قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب (ع).^(۶)
- نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). *فوائد الأصول*. تقریرات محمدعلی کاظمی خراسانی. قم: جامعه مدرسین.
- نوری، حسین (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. قم: مؤسسه آل البيت.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳). *موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام*. محقق: جمعی از پژوهشگران مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).^(۷)
- Holy Quran
- Amedi, A.W. M. (1987). *The collection of Gharr al-Hikam and Durr al-Kalam*. Qom: Advertising Office. (in Arabic)
- Ameli, H. A.S. (n.d.). *Al-Aqd al-Husaini - Al-Risalah al-Sawasiya*. Yazd: Golbahar Printing House. (in Arabic)
- Ameli, J.D. (Hasan bin Zain al-Din) (1993). *Ma'alim al-Din and Muladh al-Mujtahidin (Qusem al-Fiqh)*. Qom: Est. Al-Fiqh for Printing and Publishing. (in Arabic)
- Amoli, M. M.T. (2002). *Misbah al-Huda in the commentary on the trustworthy al-Urwah*. Tehran: Bina. (in Arabic)
- Ansari, M (1989). *Kitab al-Makasib*. Commentary by Sayyid Muhammad Kalantar. third edition. Qom: Dar al-Kitab Press. (in Arabic)
- Bahrani, Y. (1984). *The Gardens of the Pure Family*. Researched by Muhammad-Taqi Irawani and Sayyid Abdul Razzaq Muqrim. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
- Bayarjumi Khorasani, Y. A. H. (n.d.). *Documents of the Urwah*. Najaf: Al-Numan Press. (in Arabic)
- Bojnourdi, H. (1998). *Al-Qawwa'id al-Fiqhiyyah*. Researched by Mehdi Mehrizi and Mohammad Hassan Daraiti. Qom: Al-Hadi Publishing House. (in Arabic)
- Esfahani, M.T. (n.d.). *The gift of al-Mustarashdin*. Qom: Al-Al-Bayt Institute, peace be upon him. (in Arabic)
- Farahidi, Kh. A. (1989). *Kitab al-Ayn*. Researched by Mahdi Makhzoumi and Ibrahim Samrai. second edition. Qom: Hijrat Publishing House. (in Arabic)
- Fayz Kashani, M.M. (1985). *Al-Wafi*. Researched by Zia al-Din Hussaini Isfahani. Isfahan: Imam Ali^(a.s.) Library. (in Arabic)
- Hakim, S. M. (1995). *Mustamsk al-Arwa al-Wagghi*. Qom: Dar al-Tafseer Institute. (in Arabic)
- Hamiri, A. J. (1992). *Close to the chain*. Qom: Al-Al-Bayt Institute, peace be upon him. (in Arabic)
- Hashemi Shahroudi, S. M. (2002). *Encyclopedia of Islamic Jurisprudence according to the doctrine of the Ahl al-Bayt (peace be upon them)*. A collective study by researchers of the Islamic Jurisprudence Encyclopedia Institute. Qom: Islamic Jurisprudence Encyclopedia Institute on the doctrine of the Ahl al-Bayt (peace be upon them). (in Arabic)
- Heli, H. Y. (1980). *Answers to the problems of the profession*. Qom: Khayyam publishing house. (in Arabic)
- (1998). *The end of rulings in the knowledge of rulings*. Qom: Al-Al-Bayt Institute, peace be upon him. (in Arabic)
- Hosseini, M. (1994). *Encyclopaedia of fundamentalist terms*. Beirut: Al-Arif Publishing House. (in Arabic)
- Ibn-Faris, A. (1983). *Dictionary of Language Standards*. Researched by Abd al-Salam Muhammad Harun. Qom: Publications of the Islamic Propaganda Office of the Qom Seminary. (in Arabic)
- Ibn-Manzoor, M. M. (1993). *Arabic language*. Research by Ahmad Faris Sahib al-Jawaib. third edition. Beirut: Dar al-Fakr. (in Arabic)
- Ibn-Shu'bah Harrani, H. A. (1983). *Tuhf al-'Uqol*. Research by Ali-Akbar Ghaffari. second edition. Qom: Jamia Madrasasin. (in Arabic)
- Ibrahim Mustafa et al. (n.d.). *Al-Mu'jam Al-Wasit*. Cairo: Dar Al-Dawa. (in Arabic)

- Iraqi, A. Z. (2000). *The Book of Judiciary Written by Mirza Abulfazl Najmabadi*. Qom: Publications of Imam Reza Institute of Islamic Education. (in Arabic)
- Irvani, A. A.H. (1985). *Hashiya al-Makasib*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. (in Arabic)
- Isfahani, M.H. (1989). *Congregational Prayer*. second edition. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
- Karajki, M. A. (1989). *Kanz al-Fawaed*. Researched by Abdullah Na'ma. Qom: Dar al-Rahmin. (in Arabic)
- Kashani, M. H. Sh. (1983). *Facilitating the Paths to Darkness at the Heads of the Jurisprudential Principles*. Qom: Al-Mutabaa' al-Ilmiyah. (in Arabic)
- Khoei, S. A. (1997). *Al-Tanqih in Sharh al-Arwa al-Waghti (Al-Taharah)*. Translated by Mirza Ali Gharavi. Qom: Bina. (in Arabic)
- (Bita). *Misbah al-Fiqah*. Edited by Muhammad-Ali Tawhidi. n.p.: n.p. (in Arabic)
- Khomeini, R. (1994). *Anwar Al-Hidaya fi Ta'aliqah Ali al-Kafaya*. second edition. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (in Arabic)
- Kulani, M. Y. (1986). *Al-Kafi*. Researched by Ali Akbar Ghaffari and Muhammad Akhundi. fourth edition. Tehran: Dar al-Kutb al-Islamiyya. (in Arabic)
- Lari, S. A.H. (1997). *Al-Ta'liqa 'ala al-Makasib*. Qom: Mas'at al-Ma'arif al-Islamiyya. (in Arabic)
- Makarem Shirazi, N. (2005). *Anwar Al-Fiqahah (Book of Commerce)*. Qom: Imam Ali Ibn Abi Talib (peace be upon him) Madrasah Publications. (in Arabic)
- Mustafavi, S. M.K. (2000). *Ma'at al-Qa'idah fiqhiah*. fourth edition. Qom: Daftar al-Islamiyya Publications. (in Arabic)
- Naini, M.H. (1997). *The benefits of Usul*. The lectures of Mohammad Ali Kazemi Khorasani. Qom: Jamia Modaresin. (in Arabic)
- Nouri, H. (1987). *Mustadrak al-Wasail and Mustabt al-Masal*. Qom: Al El Bayt Institute. (in Arabic)
- Omidifard, A. & Pilehvar, M. (2017). A jurisprudential study of the rule of guidance of the ignorant. *Jurisprudential Research*, Vol. 13, Issue 3, 485-521. (in Persian)
- Saduq, M. A. B. (1983). *Khesal*. Researched by Ali Akbar Ghaffari. Qom: Jamia al-Modaresin. (in Arabic)
- (1966). *The Laws of the Laws*. Qom: Davari Bookstore. (in Arabic)
- (1985). *The Reward of Actions and the Punishment of Actions*. Qom: Dar al-Sharif al-Radi Publishing House. (in Arabic)
- Sobhani, J. (2003). *Tahdhib al-Usul*. Edited by the Ruhollah Khomeini Course. Qom: Dar al-Fikr. (in Arabic)
- Solgi, M.A. & Goli-Shirdar, M.H. (2021). A jurisprudential study of the rule of guidance for the ignorant and its role in raising children. *Jurisprudence and Modern Law*, Second Year, No. 5. (in Persian)
- Tabataba'i Qomi, S. T. (2003). *Al-Ghayyat al-Qasawi fi al-Ta'leeq 'Al-Urwa al-Wathqi (Ijtihad and Taqlid)*. Qom: Mahallati Publications. (in Arabic)
- Tabataba'i Yazdi, S. M.K. (1998). *Al-Urwa al-Wathqi*. Researched by Ahmad Mohseni Sabzevari. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
- Tabrizi, J. (2005). *Revision of the Basics of Al-Arwa (Book of Purification)*. Qom: Dar al-Sadiqa al-Shahida. (in Arabic)
- Tusi, M. H. (1986). *Tahdhib al-Ahkam*. Researched by Hassan al-Musavi Khersan. Tehran: Dar al-Kutb al-Islamiyyah. (in Arabic)